



17 اکتوبر 2021

داکتر سید عبدالله کاظم

شرح مختصر پیرامون اعلامیه ای تحت عنوان: "کشف الحال نادر به قلم اعلیحضرت امان الله خان" (قسمت ششم)

موضوع هفتم: اعتراض ها در رابطه با مسایل دینی

در اعلامیه یک تعداد مطالبی به حیث اعتراض بر کار کردهای شاه امان الله آنها در ارتباط با مسایلی که بیشتر ماهیت دینی دارند، ذکر گردیده است، از جمله: ابراز نظر برخلاف علمای دینی، التوای تطبیق نظامنامه احتساب، انحصار تدریس علوم دینی به امر و هدایت شاه، برداشتن روبند از روی ملکه در لویه جرگه، اعزام دختران جوان به ترکیه، جلوگیری نکردن از شراب نوشی، تغییر روز رخصتی از جمعه به پنجشنبه که اینک توجه را به متن اعلامیه در زمین و توضیحات مربوطه جلب میدارم:

«من هیچ چیزی بر علیه علما بعد از حرکت خود نگفته ام و نه نوشته ام، بلکه علمای سوء را هم چیزی نگفته ام. البته در وقت حرکت خود علمای سوء را که بچه سقاء را از من مستحقتر اعلان کردند و مرا بی سبب کافر گفتند، تکذیب کردم.

– ریوتر درباره من چیزها شایع کرده است ولی خلاف حقیقت بودن ریوتر معلوم است حتی من و ملکه را نوشته که عیسایی شده ایم.

"نعوذ بالله منها" و این مخالفت او به من نه تنها بی اثر است، انشاءالله الکریم یک خطا است که آنرا پسان حس خواهد کرد و این نکته را محمدنادر خوب می داند که کل شکایات در باب من صحیح نیستند. و من یکی از مقتخرین به پیروی توحید بوده گاهی حلقه کفر در گردن خود نمی اندازم. ولی اگر ریوتر نگفته باشد خود محمدنادر ریوتر است و یک خبر دروغ ایجاد می کند که من علماء را بد گفته ام و خود را باین صورت حامی علماء جلوه دادن می خواهد و هم بدین صورت که خواهش روز بروز برای عودت من در وطن اظهار شده می رود و تعمیم یافته است، جلوگیری کردن می خواهد. من که علمای مدرسه عربیه را جمع کرده بودم آنها مرا خوب می شناسند که من به علماء صحیح احترام می کردم، ادارات تمیز و قضاء و مفتی هایی که من در وزارت عدلیه جمع نموده بودم مرا خوب مسلمان می دانند و همین علماء و مشایخ همه طرف من بودند و بس. در رکاب من و به جهت من جنگ کردند و شهید شدند که هر کس نام آنها را می شناسد و فتوای جمعیت العلماء در آن وقت نیز طبع گردیده که هر کس پالیده و دیده می تواند»

– می گوید من نظامنامه احتساب را اجرا نکردم.

برای نظامنامه مذکور به شورا امر داده شد که اول آنچه که شرع شریف، حکم می کند که یک آدم عامی یعنی هر فرد مسلم، بداند و بصورت یک رساله بسازند تا چاپ و در بین ملت نشر شود تا مردم برای همان احکام مبارک نزد اداره احتساب مسئول باشند تا ازین راه تکلیف یا زحمت سوال کردن لامحدود بعضی از محتسبین خود غرض عاید مردم نشود.

شورا یک جلد کتاب ساخت که نه تنها آن کتاب برای دانستن مردم عام هم زیاد بود بلکه احتساب را مبدل به حکومت کرده بود. و چون مراد از احتساب شرع شریف این نیست که مردم را دچار زحمت نماید بلکه مراد هدایت و فیض است، به شورا مشوره داده شد که ایشان نظر کافی نموده، رساله مذکور را از نقطه نظر شرع مبارک که مقرون به استعداد تعلیم دینی مردم عوام باشد اصلاح نمایند تا پس از چاپ و نشر کردن در ملت اداره احتساب جاری شود. ولی پیش از تنظیم این رساله اختلال پیش آمد و اجرای آن ماند. این نیست که از روی تساهل در اجرای فرو گذاشت شده باشد.

– اینکه می گوید که انحصار تدریس علوم دینی با اجازه شخصی من بود، غلط است. مقرر شد که مجلسی از علمای هر ولایت در خود ولایت تشکیل شود که مجلس مذکور پس از علم آوری به کسانی که دارای لیاقت تدریس هستند

شهادتنامه بدهد تا محصلین عمر خود را پیش مردمی که قابلیت تدریس را ندارند ضایع نکنند. تدریس دینی گاهی به انحصار اجازه من نبوده است.

– من چرا روی خانم خود را باز کردم؟

وقتی که من عازم اروپا شدم ضرور دانستم با خانم خود بروم تا مورد اشتباهات بیجای مخالفین خود نشوم باز چیزی که درین مسأله از من سهو شده باشد از درگاه خداوند غفور عفو می‌خواهم و امیدوارم چون نیت من بد نبوده است حضرت خداوند غفار و رحیم ببخشاید.

– جای دیگر اظهار می‌کند که متعلمات را چرا برای داکتری زنانه به ترکیه فرستاد؟

فرستادن متعلمات برای حفظ ستر و ناموس اهالی مملکت بود تا زن‌ها را از معالجه طبیب‌ها و داکترهای مرد مستغنی بسازد و باز متعلمات به مملکت برادر مسلمان فرستاده شدند نه اروپا و آنها زیر نگرانی سفارت افغانی آنجا تحصیل می‌کردند. من یقین دارم که هر آدم با ناموس می‌خواهد که ناموس آن توسط خواهران مسلمانان علاج شود. نسبت با اینکه معالج ناموسش يك مرد بیگانه باشد.

– در باب منع و جلوگیری نکردن از شراب من اعتراض می‌کند.

ورود شراب فرو ختن شراب شدیداً موقوف بود و سخت از طرف اداره گمرک دقت می‌شد. مرتکبین آن حتی اگر مردم بسیارکلان و مهم می‌بودند زیر جزای شرعی می‌آمدند که فرو گذاری درین باب هیچ وقت نشده، برعکس این مسأله که می‌تواند نشان دهد که در زمان موجود کسی به جزای شراب نوشی رسیده باشد ولی در وقت من این جزا اجراء می‌شد.

– از اعتراضات یکی اینست که چرا روز جمعه به پنجشنبه مبدل شد؟

چون دیده شد که مردم رفته رفته از فیض نماز جمعه محروم می‌شوند و روزهای جمعه هر کدام برای میله و کارهای شخصی خود نماز جمعه را ترک می‌کردند و این فریضه مبارک‌تر می‌شود تا مردم به امور شخصی خود رسیده بتوانند و در روزهای جمعه به استثنای شخص‌هایی که شرع شریف ایشان را معاف نموده است، همه مردم به نماز حاضر شوند باین جهت روز پنجشنبه روز رخصتی تعیین شد و برای روز جمعه ساعت‌های مرخصی تعیین شد تا مردم به نماز برسند. البته مردم این مسأله را حس کرده باشند که وقتی که روزهای پنجشنبه آزادی بود، چقدر نمازگزاران زیاد تر از روزهایی که جمعه رخصتی بود در نماز جمع می‌بودند.»

اعتراضات فوق در واقع بیانگر یک نوع اختلاف نظرکلی در امور دینی - مذهبی است که بین شاه و عده ای از علمای دینی و محافظه کاران مذهبی در ارتباط با اصلاحات و نوآوریها به وجود آمده بود و به هر اندازه که دامنه این اصلاحات بیشتر وسعت می یافت، این اختلاف نظرهای بیشتر و جدی تر میگردید و در نهایت وسیله ای بدست مخالفان میداد و کارد بران انگلیسها برای سقوط سلطنت امانی تیزتر می ساخت. با انصراف از پرداختن به جزئیات فقرات فوق، لازم است تا بطور کل به ریشه های اختلاف درطول ده سال سلطنت امانی مختصر اشاره کرد و به عمق انگیزه های اصلی همچو اعتراضات پی برد که بیشتر از همه از برخورد عنعنه و تجدد نشأت میگرد، از اینقرار:

وقتی امیر عبدالرحمن خان به سلطنت رسید، کوشید بوسیله جذب یکعده علمای دینی و قراردادن موقف "پادشاه به حیث سایه خدا در روی زمین" پیوند سران قبایل را با رهبران و علمای دینی - مذهبی سست سازد و با فشار نظامی و استبداد شدید هرگونه قیام آنها را علیه خود سرکوب کند، تا بدانوسیله قدرت مرکزی دولت و اصلاحات مطلوبه خود را در سر تا سرکشور گسترش دهد. اما شاه امان الله در شرایطی قرار داشت که رهبران مذهبی و علما با روش نرم پدرش دوباره نفوذ از دست رفته خویش را بازیافتند، بخصوص که آنها در جنبش ضد استعمار انگلیس در بین قبایل سرحدی شدیداً به فعالیت آغاز کردند و مردم را به قیام در آنجا تشویق نمودند.

مناسبات شاه با علمای دینی در سه سال اول سلطنتش صمیمانه و دوستانه بود و حتی قبل از رسیدن به سلطنت روابط شخصی نزدیک را با بعضی رهبران برجسته دینی قایم نموده بود که در نتیجه همین روابط نیک حضرت صاحب شوربازار بعداً ملقب به "شمس المشایخ" دستار شاهی را بر سر شهزاده امان الله خان نهاد و بر مشروعیت سلطنت او مهورتائید گذاشت. روابط شاه با علمای دینی در ساحات دیگرکشور از جمله رهبران دینی ولایت مشرقی و روحانیون ماورای سرحد نیز بسیار دوستانه بود. (برای شرح مزید دیده شود: نوید، داکتر سنزل: "واکنش های مذهبی و تحولات اجتماعی در افغانستان...."، ترجمه: محمد نعیم مجددی، هرات، 1388، صفحه 70 - 72)

د پانو شمیره: له 2 تر 4

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولی

شاه امان الله نیز به منظور حصول استقلال ناگزیر بود از نقش رهبران علمای دین در موضوع دعوت به جهاد استفاده نماید تا با تبلیغات دینی مردم برای جهاد تشویق و جلی نمایند. علاوه گسترش مفکوره پان اسلامیزم در کشورهای اسلامی و سقوط خلافت عثمانی از جمله ی موضوعات بودند که بر نفوذ و اقتدار رهبران دینی در افغانستان افزودند. تا سال 1301 (1922) شاه امان الله نه تنها موقعیتش را به حیث شاه مستقل و قانونی افغانستان تحکیم بخشید، بلکه القابی را از قبیل "غازی" هم از طرف لویه جرگه حاصل کرد و به صفت یک قهرمان ملی و همچنان مدافع اسلام در داخل و خارج کشور شناخته شد.

محبوبیت شاه امان الله غازی در خارج از کشور، بخصوص در بین قبایل سرحدی و جناح های ضد انگلیسی در هند برتانوی بدی بود که بعضی او را در صورت سقوط خلافت عثمانی کاندید مقام خلافت اسلامی میدانستند. این مفکوره در داخل کشور نیز یکی از آرزومندی های علمای دینی و محافظه کاران مذهبی و نیز یک عده ملیگرایان بود، چنانچه این موضوع در جریان لویه جرگه 1303 در پغمان بطور جدی مطرح شد. اما شاه امان الله به دلیل تمرکز مزید به تحولات و اصلاحات در داخل کشور با چنین نظر موافق نبود و قبول این مسئولیت بزرگ را از توان و صلاحیت خود فراتر میدانست. شاه حین مباحثات در این ان موضوع در لویه جرگه 1303 به صراحت بیان کرد که: «من به آواز بلند میگویم که خلافت بطرز و صورتی که بود و سواء از مفاد رقبه حکمرانی خویش، نقطه نظری بخود نداشت و بدر و مصائب عالم اسلام نمی پرداخت، (چنانچه در مواقع سه گانه تغلب [غلبه] انگلیسان بر افغانستان هیچ صدا و ندای نداد) و با اجتماع عالم اسلام کوششی بعمل نیاورد، هیچ بدرد نمیخورد و بکار نمی افتد و باید هم که خلیفه در امورات دنیوی مسلمانانی که در تحت حکومتش نباشند، طبعاً و عقلاً مداخله نوزد و اگر بنماید آیا ایران، هند، مصر، مراکش، تونس، الجزائر، افغانستان، چین و غیره مسلمانان عالم بلاعذر و ضرر و تکلیف بامثال [فرمانبرداری] او امرش پرداخته میتوانند؟ نی ابداً! بخیال عاجزانه ام که درین دوره خلافت بدرد نمیخورد و خلیفه بجز از اینکه خودش و مملکتش را دوچار مصائب کبری و هدف اسهام اعداء [دشمنان] بگرداند، دیگر فائده را به اسلام عائد نخواهد کرد (چنانچه اگر فعلاً ترکیه موجب الغای خلافت استفسار شود، علی الفور بجواب همین کلمه را خواهند گفت). قایم باید که ما و شما درین میحث قبل از وقت مذاکرات ننمائیم و اوقات خود را در آن ضایع نکنیم». (برای شرح مزید دیده شود: کتاب "رویداد لویه جرگه دار السلطنه 1303"، صفحه 80 - 84)

این موقف شاه برای علمای دینی که طرفدار جنبش خلافت بودند و آرزوی رهبریت خود را در این آرزومندی برآورده می دیدند، موجب بروز فاصله محسوس بین شاه و علمای دینی گردید. در عین زمان کوشش های جدی شاه برای اینکه برخزابه های نظام کهنه قبایلی شالوده یک دولت عصری را بر مبنای قانون و نظم به وجود آورد، نیز با نظر علمای دینی سازگار نبود. اصلاحات اداری در داخل ارگان حکومت، انفاذ قانون اساسی و احترام به آزادیهای فردی، وضع قوانین و نظامنامه ها در ساحات مختلف، رجوع به نظر مردم و فراخواندن لویه جرگه به حیث یک مرجع عالی تقنینی، اصلاحات امور مالی، توجه به امور معارف و برای اولین بار افتتاح مکاتب نسوان و تلاش برای تساوی حقوق زن و مرد، از بین بردن امتیازات و معاشات مستمری بعضی خانواده ها و القاب شان، همه از جمله ای نوآوریهای مهم و بسیار بحث انگیز بودند که مسلماً بسیاری از این نوآوریها به منافع کلی طبقات صاحب امتیاز اعم از خوانین، زمیندارهای بزرگ و خانواده های اشرافی و به خصوص یک عده علمای دینی محافظه کار و متعصب صدمه رسانید و موجب شد تا آنها در صدد اعاده امتیازات دست رفته برآیند و در تقابل با اقدامات شاه قرار گیرند. در این حال شاه احساس کرد که رهبران دینی آرزومند اشتراک در قدرت سیاسی دولت میباشند و میخواهند که دولت را به سمت مطلوب خود رهبری کنند. از اینجاست که فاصله بین شاه و رهبران مذهبی ایجاد شد و با هر قدم که بسوی اصلاحات گذاشته میشد، این فاصله بزرگتر میگردد، تا حدی که مخالفت ها، جای خود را به تحریک ها، توطئه ها و بالاخره برخوردها داد.

تحولات فوق موجب شد تا یک عده ملاها و بعضی از علمای دینی بخصوص در ساحات جنوبی و مشرقی کشور به ادعای اینکه گویا اقدامات دولت و تدوین و انفاذ نظامنامه ها با اصول شرعی و مذهب حنفی همسوئی ندارند و در بعضی موارد خلاف شریعت میباشند، بر علیه آن موقف گیرند و به مخالفت برخیزند. این مخالفت ها که غیر مستقیم از بیرون کشور تحریک و تقویه میشد، به سرعت بیک قیام بزرگ در آن ساحات تبدیل گردید که به شورش خوست و بنام "ملای لنگ" در تاریخ شهرت دارد.

شاه امان الله با تدویر لویه جرگه 1303 در پغمان خواست تا نظر علمای سرشناس دینی را به حمایت از تحولات مطلوبه خود جلب کند و با حمایت آنها به تحولات مشروعیت اسلامی ببخشد و در قبال آن به اطفای آتش قیام که در

حال گسترش بود، بپردازد. مباحثات طولانی و جدی که در فضای ادب و احترام بطور آزاد اکثراً بین شخص پادشاه و بعضی از علمای دینی از یکطرف و اختلاف نظرها در متون مطروحه بین علمای دینی طرفدار (اغلب فارغان مدرسه شاهی - کابل) و مخالف (اکثر تربیت یافته مدرسه دیوبند هند) از طرف دیگر و نیز حمایت شخصیت های لیبرال از نظریات پادشاه در طول جلسات لویه جرگه چنان هیجان انگیز بود که نظیر آن قبلاً در هیچ مجتمع ملی دیده نشده بود. شاه با تفاهمی که در این لویه جرگه و تمکین به بعضی خواهشات علمای دینی از خود نشان داد، توانست پس از پاره ای تعدیلات در بعضی نظامنامه ها و قبول خواهشات علمای دینی مشروعیت اسلامی اقدامات خود را حفظ کند و با سرکوب نظامی به اغتشاش خوست پایان دهد.

از آن به بعد بین سالهای 1304 تا 1306 (1925 تا 1927) که موقف شاه در کشور مجدداً تقویه شده بود، شاه راه اصلاحات را ادامه داد و از بعضی اقداماتی که در لویه جرگه منصرف شده بود، دوباره آنرا با احتیاط و ملایمت رویدست گرفت. این دوره که یکی از آرام ترین دوره برای ادامه اصلاحات و تحولات مفید در کشور بود، شاه کوشید با اعزام هیئت های با صلاحیت از اموراداری ولایات بررسی و به رفع شکایات اهالی بپردازد و ضمناً اهداف بهیخواهانه دولت را به آنها توضیح و نظر مردم را به آسوجلب نماید، چنانچه خودش به همین منظور به ولایات مشرقی و قندهار سفر کرد. (برای شرح مزید دیده شود: کتاب "حاکمیت قانون در افغانستان"، بقلم اعلیحضرت امان الله خان، به اهتمام تعلیقات: حبیب الله رفیع، پشاور، 1378)

وقتی در سال 1305 با انفاذ تعداد زیاد نظامنامه ها مکلفیت های دولت در امور انکشافی بیشتر محسوس گردید و چون این هدف ایجاب دسترسی به وسایل وامکانات تخنیکی را میکرد، مجلس وزراء و شورای دولت ناگزیر بود برای پیشرفت در ساحات مختلف اقتصادی و فرهنگی و نیز برای تقویه بنیه نظامی دولت به تهیه لوازم و وسایل مدرن بپردازد که باید از ممالک اروپائی خریداری گردند. برای این منظور لازم دیده شد تا هیئتی معتمد تحت ریاست شاه امان الله غازی به یک تعداد کشورهای اروپائی و آسیایی سفر کند. این سفر که مدت طولانی بیش از هفت ماه را در بر گرفت، از یکطرف با دست آوردهای مثبت سیاسی و اقتصادی توأم بود، اما از طرف دیگر ذهنیت شاه را بسوی تحقق بخشیدن گویا اهداف "انقلابی" او تغییر داد، طوریکه مجذوب آزادی ها و پیشرفت های صنعتی و جدید آن کشورها گردید و پس از برگشت به وطن بدون تأمل و رعایت شرایط عینی و ذهنی کشور با جدیت به ادامه نوآوریهای پرداخت که بیشتر شکلی و حساسیت برانگیز بودند.

شاه امان الله غازی پس از برگشت به وطن لویه جرگه را بتاريخ 6 سنبله 1307 ش (29 اگست 1928) در پغمان دایر کرد و نمایندگان را مجبور ساخت تا بجای لباس ملی و محلی، با لباس اروپائی متشکل بردریشی و نکتائی و کلاه شاپوه ملبس شوند و این لباس را دولت به آنها تحفه داد. جرگه پنج روز دوام کرد که بطور کل بحث های آزاد و جدی بین اعضای لویه جرگه و دولت در مسائل مختلف صورت گرفت. جرگه بر اغلب پیشنهادات دولت با کمی تعدیلات مهر تائید گذاشت، مگر در مورد رفع حجاب زنان، مخصوصاً اینکه شاه از ملکه خواست تا روبند خود را رسماً در حضور اعضای لویه جرگه از چهره بردارد، مجلس بسیار هیجانی شد و آتش خشم آنها که قبلاً از طریق تبلیغات وسیع دشمنان و نشر عکس های جعلی ملکه حین سفر اروپا و گویا عدم رعایت حجاب در "ملک کفر" برافروخته شده بود، به شدت شعله ور گردید. حینیکه اعضای لویه جرگه به محلات خود برگشتند، جریان را به اطلاع مردم رسانیدند و شایعه ای دشمنان را که گویا شاه کافر شده است، بیش از پیش تقویه کردند. اگرچه شاه امان الله غازی حینیکه متوجه بعضی اشتباهات اخیر خود شد و اظهار ندامت کرد و آنرا طی یک ابلاغیه مفصل رسماً به نشر سپرد، اما دیگر دیر شده و کار از کار گذشته بود و قیام ها در چند جا در برابر شاه برافروخته بودند، چنانکه با پیشرفت قوای سقوی در حواشی کابل شاه ناگزیر به استعفی از سلطنت گردید و به قندهار رفت و بجای خود برادرش سردار عنایت الله خان را به سلطنت گماشت که چند روزی بیش دوام نکرد، تا بالاخره با حمایت انگلیسها کابل در دست قوای سقوی سقوط کرد، حبیب الله کلکانی به امارت رسید و با این ترتیب افغانستان از کاروان پیشرفت به عقب برگشت.

(ادامه دارد)

د پانو شمیره: له 4 تر 4

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنیزی بنی پازوالي د لیکوال په غاره ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولی